جلسه 216

شنبه 21/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این اشکال بود که در واجب مشروط بنابر تفسیر مشهور، انشاء از منشأ تفکیک می شود، جعل از مجعول تفکیک می شود. چون مولا وقتی گفت إن جاءک زید فأکرمه انشاء وجعل محقق شد از مولا. اگر بنا باشد منشأ و مجعول که وجوب اکرام زید هست الان حاصل نشود بعد از مجیء زید حاصل بشود، معنایش این است که جعل شد وجوب امروز ولکن وجوب فردا که زید خواهد آمد محقق می شود. تفکیک بین جعل و مجعول مثل تفکیک بین ایجاد و وجود است. همانطور که غیر معقول است که بگوئیم الان ایجاد کردیم آتش فردا را، همینطور غیر معقول است گه بگوئیم الان ایجاد می کند مولا وجوب اکرام فردا را، که فردا وجوب اکرام محقق بشود.

اقول: این اشکال بر نظر مشهور ناتمام است. برای اینکه در امور تکوینیه همینطور است، تفکیک بین ایجاد و وجود تکوینی محال است. ایجاد بکنیم الان آتش فردا را، این غیر معقول است. اما در امور اعتباریه مشکلی نداریم. ایجاد امر اعتباری از وجود امر اعتباری قابل انفکاک هست. توضیح ذلک:

شخصی که وصیت می کند می گوید إن متّ فداری ملک زید. یک سال قبل از فوتش جعل کرد ملکیت زید را لداره عقیب وفاته. اما یک سال بعد که این موصی مرد آنوقت زید مالک دار این موصی می شود. إنشاء ملکیت یک سال قبل از تحقق ملکیت بوده است. و این اشکالی ندارد. چرا؟ برای اینکه رابطه بین انشاء ملکیت و خود ملکیت رابطه تکوینی نیست. اصلا ملکیت که بعد از موت موصی محقق می شود وجود تکوینی ندارد. یک وجود وهمی دارد منتهی وجود وهمی ای است که عرف آن را موضوع آثار قرار داده است. یعنی عرف گول خورده، فکر می کند واقعا بعد از موت موصی ملکیت موجود می شود. با اینکه ملکیت موجود نمی شود در عالم تکوین، بلکه یک امر اعتباری و وهمی است. هیچ فرق با انیاب اغوال نمی کند. شما اعتبار کنید که ما الان در این مدرسه انیاب اغوال داریم. این معتبر یک امر وهمی است. اعتبار ملکیت زید بعد الوفاة هم همین است. منتهی ملکیت زید یک امر وهمی ای است که له آثار عقلائیة.

پس رابطه جعل با آن مجعولی که بعد از تحقق موضوع وجود پیدا خواهد کرد رابطه تکوینیه نیست. و این در میان عقلاء هم هست، رئیس جمهور اعتبار می کند که آقای زید از اول برج آینده استاندار قم است. اول برج آینده که رسید از فردایش این آقای زید می شود استاندار قم.

و إن شئت قلت: ما یک جعل و مجعول بالذات داریم و یک جعل و مجعول بالعرض. برای اینکه این روشن بشود مثال می زنم به علم: ما یک معلوم بالذات داریم و یک معلوم بالعرض. شما علم دارید که فردا زید به قم خواهد آمد. این علم شما لاینفکّ عن المعلوم بالذات. معلوم بالذات یعنی آن چیزی که در ذهن شما هست که متعلق علم است بالنظر العقلی. بالنظر العقلی متعلق علم همان صورت ذهنیه است. چرا؟ برای اینکه عقل برهان می آورد می گوید محال است علم بدون معلوم باشد. چون علم از صفات ذات اضافه است. علم معلوم می خواهد. ونمی تواند آمدن زید در فردا معلوم باشد برای این علم. چرا؟ برای اینکه اولا آمدن زید در فردا که محقق نیست هنوز. علم ما امروز هست ولی اگر مجیء زید غدا معلوم باشد بالنظر العقلی، خب این علم امروز بلامعلوم است. چون فردا که هنوز نیامده است تا زید بیاید. علاوه گاهی اصلا علم انسان جهل مرکب است. فردا که می شود می فهمد که زید حالا حالا نمی خواهد بیاید. پس آن علم دیروز به مجیء زید غدا بلامعلوم بود؟! اینکه محال است.

ولذا عقلاء وفلاسفه که نظر عقلی دارند می آیند می گویند اصلا مجیء زید غدا در خارج این معلوم به نظر عقلی نیست. معلوم به نظر عقلی همان صورت ذهنیه است که در ذهن شما است. لذا تعبیر می کنند از آن صورت ذهنیه به معلوم بالذات. از این مجیء زید خارجا در فردا تعبیر می کنند به معلوم بالعرض. معلوم بالعرض یعنی معلوم به دروغ بالعرض و المجاز. یعنی به نظر عقل او معلوم نیست، بالعرض والمجاز عرف اشتباه می کند و او را معلوم می داند. هر چه به عرف می گوئیم می گوید من علم داشتم به مجیء زید غدا دیگر. وآن مجیء زید غدا را معلوم می بیند. معلوم بالعرض به نظر عرف معلوم است اما به نظر عقل او معلوم نیست صورت ذهنیه معلوم است.

وهمینطور حب. شما دوست دارید نهار بخوردید. رجوع به عرف که می کنید، می گوید همان نهار خوردن در خارج محبوب شما هست. چون آن نهار خوردن در خارج است که شما را سیر می کند. می رویم سراغ فلاسفه. فلاسفه می گویند عرف اشتباه می کند. محبوب شما صورت ذهنیه نهار خوردن است، منتهی صورت ذهنیه فانیه فی الخارج. صورت ذهنیه ای که لحاظ می شود فانیا فی الخارج.

هر چه می گوئیم آقایان فلاسفه! عنوان ذهنی نهار خوردن که آدم را سیر نمی کند. حلوا حلوا کردن که دهن را شیرین نمی کند.

می گوید بی سوادی در نیاور، محبوب به نظر عقل همان صورت ذهنیه نهار خوردن است. این حرفها که آن وجود خارجی نهار خوردن محبوب است، این به درد عرف می خورد. ولذا تعبیر می کنند می گویند المحبوب بالعرض.

و حرف درستی هم هست و نمی شود به آن ایراد گرفت. برای اینکه عرض کردم حب بدون محبوب که نمی شود. شما دوست دارید نهار بخورید اما الان که نهار نخوردید، آیا حب بلامحبوب است؟ وچه بسا مشکلی پیش می آید و ظهر هم نهار نمی خورید. دیگر نهار خوردن وجودی ندارد. این حب که بلامحبوب نیست. پس محبوب حقیقی حب شما صورت ذهنیه نهار خوردن است.

وقتی اینجور شد می رویم سراغ اعتبار. می گوئیم این اعتبار هم یک صفت نفسانیه ذات اضافه است مثل علم و حب. این موصی اعتبار می کند ملکیت زید را لداره بعد وفاته. ما یک معتبر و مجعول بالذت داریم، او صورت ذهنیه مالک شدن زید است للدار عقیب وفاة الموصی. این مجعول و معتبر بالذات همین الان هست در کنار جعل. جعل که موجود شد آن مجعول بالذات هم موجود شد. حالا محقق اصفهانی وبرخی از بزرگان می خواهند بگویند اصلا آن مجعول بالذات و این جعل یک وجود هستند اصلا دو وجود هم نیستند. مثل علم و معلوم بالذات، یک وجودند، حب و محبوب بالذات یک وجودند. حالا یا یک وجود هستند یا اگر هم دو وجود باشند دو وجود مرتبط به هم هستند.

پس از نظر عقلی اصلا مجعول ما در کنار جعل است. همان لحظه ای که موصی گفت إن مت فداری ملک لزید تحقق منه الجعل و المجعول بالذات أی بالنظر العقلی. اینجا که تفکیک پیش نیامد بین جعل و مجعول بالذات.

بعد از یک سال این موصی مرد. زید بجای اینکه گریه بکند خوشحال است. می پرسند چرا خوشحالی؟ می گوید از امروز مالک یک خانه 500 میلیونی شدم. چون این میت تازه درگذشته گفته بود إن مت فداری ملک زید. این ملکیت که برای زید حاصل شد از امروز، به این می گویند مجعول بالعرض. یعنی عرف این را مجعول می بیند. عرف بی سواد. مجعول بالعرض یعنی مجعول بالعرض والمجاز أی بالنظر العرفی.

مجعول بالذات آن صورت ذهنیه ای است که در ذهن موصی بود که گفت إن مت فداری ملک زید. همان هنگامی که جعل کرد ملکیت زید را للدار علی تقدیر وفاته، همان جعل در کنارش مجعول بالذات بود. چون آن جعل بدون صورت ذهنیه که نبود. آن جعل صورت ذهنیه ملکیت زید بعد الوفاة در کنارش بود.

این مجعول بالعرض بعد از موت موصی محقق شد.

بعد می رویم سراغ عقل، به عقل می گوئیم مشکلی پیش نیامد؟ عقل می گوید نه الحمد لله هیچ مشکلی پیش نیامد. چرا؟ برای اینکه تفکیک بین مجعول و جعل پیش نیامد. چون عقل مجعول را همان مجعول بالذات می داند. می رویم سراغ عرف، می گوئیم آقای عرف! بین جعل و مجعول تفکیک پیش آمد مشکلی که نیست؟ می گوید نه الحمد لله هیچ مشکلی نیست. مگر تفکیک بین جعل و مجعول هم مشکلی دارد؟ چه فرق می کند، مثل تفکیک بین علم و معلوم. من الان علم دارم به مجیء زید غدا. الان علم دارم ولی معلوم فردا است. یعنی اصلا عرف توجه ندارد که مشکل تفکیک بین جعل و مجعول چیست. می گوید چه اشکالی دارد. آن چیزی را که عرف مجعول می داند که از آن تعبیر می کنند به مجعول بالعرض او یک سال بعد از جعل موصی محقق شد. اما به عرف که می گوئیم عرف می گوید چه اشکالی دارد؟ امور اعتباریه است. رئیس جمهور هم اعتبار کرد که آقای زید استاندار قم باشد بعد از یک ماه دیگر. چه اشکالی دارد؟

پس به عرف که مراجعه می کنیم عرف مجعول را همان ملکیت زید می داند بعد از وفات موصی. تفکیک بین مجعول و جعل را هم متوجه می شود اما می گوید چه اشکال دارد؟ به عقل مراجعه می کردیم که می گفت تفکیک بین جعل و مجعول محال است، او اصلا می گوید این مجعول عرف را من مجعول نمی دانم. من مجعول بالذات را همان موقعی موجود می بینم که جعل محقق شد.

پس نه عقل اشکالی می کند و نه عرف.

ولا تعبیر می شود که ما برای حل اشکال عقلی با زبان عقل باید صحبت کنیم، بگوئیم ایها العقل ما هو المجعول بنظرک؟ می آید مجعول بالذات را نشان می دهد. می گوئیم خب او که منفک نشد از جعل. مجعول بالذات یعنی صورت ذهنیه ای که در ذهن موصی هست، ملکیة زید للدار علی تقدیر وفاتی. عقل می گوید که این مجعول منفک نشده است از جعل. همین الان که موصی گفت إن مت فداری ملک لزید خب این مجعول دارد. بدون مجعول که نیست.

می رویم سراغ عرف، عرف می گوید مجعول این جعل یک سال دیگر موجود می شود اما تفکیک بین جعل و مجعول به نظر من اشکال ندارد.

سؤال وجواب: وقتی موصی می گوید إن مت فداری ملک لزید این داری ملک لزید را فانی در خارج لحاظ کرده است دیگر. لحاظ فنائی الان در ذهن آن موصی هست دیگر. مشکلی ندارد. فانی می بیند در خارج استقلالی. فناء حقیقی که نیست فناء لحاظی است. یعنی من موصی وقتی می گویم إن مت فداری ملک زید، ملکیت زید را می بینم یک سال بعد نسبت به دار خودم.

البته ما اینجا از اشکال عقلی نجات پیدا کردیم. با اینکه آن مجعول را که بعد از تحقق موضوع یعنی بعد از وفات موصی محقق می شود مجعول وهمی و بالعرض والمجاز دانستم گفتیم وجود حقیقی ندارد. اما در تمسک به خطابات شرعیه که بحث عقلی دیگر نیست آن مجعول بالعرض همه چیز ما است. یعنی اگر گفتند لا بیع الا فی ملک، تا دیروز که موصی نمرده بود نمی گفتند آقای زید تو مالک این خانه هستی. امروز که موصی مرده می گویند آقا ی زید حالا دیگر می توانی این خانه را بفروشی. تا دیروز می گفتند لا بیع الا فی ملک، تا دیروز زنده بود موصی، الان این خانه شد ملک شما و این آثار شرعیه ای که دارد بر آن بار می شود.

البته ما عقیدمان این است که دو تا مجعول بالعرض داریم، یک مجعول بالعرض که از آن تتعبیر می کنند به خود قضیه حقیقیه وقانون. مثال بزنم از شرع: شارع می گوید إن لاقی ثوبک دما یتنجس. مجعول بالذات در نفس مولا است، صورت ذهنیه ای است که قائم به نفس مولا است. او را اصلا عرف نگاه نمی کند و توجه نمی کند. چون نظر تصوری وفنائی به او هست نه نظر استقلالی. عرف آن جعل را می گوید تعلق گرفته است به مجعول بالعرض. اصلا آن مجعول بالذات که صورت ذهنیه در ذهن مولا است اصلا لا یلتفت الیه العرف. اما مجعول بالعرض ما دو تا داریم: یکی قانون، قبل از اینکه لباس شما هم به خون ملاقات کند ما یک قانونی داریم. قانون به نحو قضیه شرطیه است که إن لاقی ثوبک دما یتنجس. و این قانون یک وجود اعتباری دارد، حدوثش به حدوث جعل است، بقائش هم مادامی است که این جعل نسخ نشود. غیر از آن عملیة الجعل که در نفس مولا هست وآن مجعول بالذات که صورت ذهنیه قائم به نفس مولا هست، این قانون یک وجود اعتباری پیدا کرد حدوثه بحدوث عملیة الجعل و بقائه بعدم نسخ هذا القانون. ولذا می گویند آیا همچنین قانونی هنوز هم داریم یا نسخ شد؟ می گویند نه هنوز هم داریم. هنور هم این قانون را داریم که إن لاقی ثوبک دما یتنجس.

سؤال وجواب: چون مجعول بالذات آن صورت ذهنیه قائم به نفس مولا است. وقتی مولا جعل کرد و رفت خوابید دیگر آن صورت ذهنیه هم از ذهنش پاک می شود. اما این قانون یک وجود اعتباری دارد، إن وجد سارق فاقطع یده، ولو در عالم هیچ سارقی پیدا نشود اما این قانون به نحو قضیه حقیقیه موجود است بوجود اعتباری وتا نسخ نشود آن قانون باقی است. این یک مجعول بالعرض است، از این مجعول بالعرض گاهی تعبیر می کنند به جعل، (جعل به معنای قضیه حقیقیه). یعنی اسم همین مجعول کلی وقانون را می گذارند جعل. ومرادشان از جعل همین قضیه حقیقیه است. و این وجود اعتباری دارد. حدوث و بقاء دارد. حدوثش به حدوث انشاء و عملیة الجعل است. بقائش هم به این است که نسخ نشود.

آنوقت اگر این قانون موضوع در خارج پیدا کند، یعنی در خارج لباس من به خون ملاقات کند می گویند حالا این لباس نجس شد. پس تا حالا چی بود؟ تا حالا قانونش بود. قانون إن لاقی ثوبک دما یتنجس به بود. این قانون بود و هست وخواهد بود الی یوم القیامة. (حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة). اما کی می گویند لباس نجس شد؟ موقعی که موضوع محقق بشود و لباس به خون ملاقات کند. که از آن هم تعبیر می کنند به مجعول بالعرض.

پس ما باز در مرحله مجعول بالعرض یک قانون داریم، قانون إن لاقی ثوبک دما یتنجس به. که برای اینکه اشتباه نشود اسمش را نمی گذارند مجعول بالعرض، اسمش را گذاشته اند جعل. اما مرادشان از جعل عملیه تکوینیه جعل نیست که قائم به نفس مولا است که یک آن حادث شد و تمام شد. نه، وجود اعتباری این قانون است. این قانون که إن لاقی ثوبک دما یتنجس به. چه موضوع در خارج پیدا بکند و چه پیدا نکند. اسم این را برای اینکه اشتباه نشود می گویند جعل، ولی مرادشان از جعل یعنی همان مجعول کلی بالعرض. نه عملیه جعل وانشاء که قائم به نفس مولا است. یک آن مولا جعل می کند و تمام می شود اما قانون وجود اعتباری دارد. در کلمات به این می گویند جعل، وعرض کردم مرادشان عرض کردم مجعول کلی بالعرض است. آقای خوئی هم می گوید الجعل بمعنی القضیة الحقیقیة. یک مجعول بالعرض هم داریم بعد از وجود موضوع. بعد از اینکه لباس با خون ملاقات کرد می گویند الان لباس نجس شد.

ما برای این دو مرحله از مجعول بالعرض را در بحثهای خودش ثمراتی بار کردیم. فقط خواستم اجمالا به این مطلب اشاره کنم.

پس این اشکال که به واجب مشروط گرفته اند که گفته اند واجب مشروط تفکیک عملیة الجعل از مجعول لازم می آید جوابش روشن شد. جواب این بود که اما المجعول بالذات فهو موجود بنفس وجود الجعل و لا ینفک عنه. اما المجعول بالعرض، حالا این مجعول العرض را چه قانون بدانیم که همان وجود حکم فعلی بدانیم بعد از وجود موضوع، او اصلا وجود اعتباری و وهمی دارد، وجود حقیقی ندارد. تابع قانون تکوینی نیست.

وجه ثالث: منتهی ما یک وجه ثالثی اینجا مطرح کردیم که در کلمات ندیدیم. گفته ایم در امور اعتباریه تفکیک اعتبار از معتبر بالعرض هیچ اشکالی ندارد. مثل همان مثال رئیس جمهور واستاندار کردن زید بعد از یک ماه. نامه می دهد که شما از ماه آینده استاندار قم هستید. موصی هم می گوید که آقای زید شما بعد از مردن من مالک خانه من هستید. این هیچ اشکالی ندارد. اما عرض ما این است که امر اعتبار نیست. امر انشاء هست اما اعتبار نیست. بعضی چیزها انشاء هستند اما اعتبار نیستند، مثل استفهام. استفهام انشاء است دیگر، جمله انشائیه است. إن جاء زید فهل تجیء معه؟ استفهام الان محقق شد دیگر. معنا ندارد بگوئیم استفهام بعد از مجیء زید محقق می شود. مثلا طرف جواب سؤال من را نمی دهد. می گویم إن جاء زید فعل تجیء معه؟ می بینم همینجوری دارد نگاه می کند. بعد که زید آمد خودش را جمع و جور می کند می گوید أجیء معه. می پرسم تا حالا زبانت کار نمی کرد؟ می گوید نه، چطور واجب مشروط علماء می گویند إن جاء زید فأکرمه وجوب اکرام بعد از مجیء زید می آید، من هم که گفتم إن جاء زید فهل تجیء معه استفهام هم بعد از مجیء زید می آید. صبر کردم زید بیاید تا بعد استفهام تو فعلی بشود آنوقت پاسخگو باشم. می گوید مرد حسابی! استفهام یک امر انشائی است. من همین الان که گفتم إن جاء زید فهل تجیء معه استفهام فعلی شد، مستفهم عنه است که قضیة شرطیة. ولذا در فارسی اول می آورند، می گویند آیا اگر زید بیاید تو با او می آیی؟ اصلا آیا بر سر جمله شرطیه در می آید. استفهام می کند از جمله شرطیه. چرا؟ برای اینکه استفهام امر اعتباری نیست. اعتباری یک ویژگی ای دارد، ویژگی اش این است که اعتبار ادعاء است، من ادعا می کنم یک چیزی را. اعتبار است. غیر از ادعاء چیز دیگری نیست. منتهی یک ادعائی است که ثمره دارد. والا به قول آقای خوئی هیچ فرق نمی کند من ادعا کنم که این اتاق کوه است. منتهی می گویند این آقا بیکار است. حالا این اتاق کوه است چه اثری دارد. چه طور وقتی ادعا می کنم الان این اتاق کوه است یک ادعاء است، همینطور می توانم ادعا کنم که فردا این اتاق کوه است. ادعاء الان است ولی مدعا کوه بودن آن اتاق است در فردا. هیچ مشکلی ندارد. در اعتباریات ادعاء است. وقتی شما می گوئید زید استاندار قم است از یک ماه بعد، استاندار بودن ادعاء واعتبار است. فرض الوجود است. تقدیر و ادعاء است. اما در استفهام که انشائی هست ولی اعتباری نیست من اصلا چیزی را اعتبار نمی کنم. من تلاش کردم چیزی را بفهمم ولی ادعا نکردم وجود چیزی را تا بشود اعتبار. بلکه فقط طلب فهم کرد با استعمال این جمله إن جاء زید فهل تجیء معه. انشاء در مقابل إخبار است. من خبر ندادم از چیزی، پس می شود انشاء. ولکن هر انشائی اعتبار و ادعاء وجود نیست. شما می گوئید إن جاء زید فهل تحیء معه، آیا ادعا می کنی وجود چیزی را؟ نخیر، واقعا دارم طلب فهم می کنم. منتهی طلب فهم مراتب دارد. یک مرتبه اش این است که بروم خودم تجسس کنم. یک مرتبه اش هم این است که از شما سؤال کنم. والا ادعا نکردم وجود چیزی را که موجود نیست.

ما حرفمان این است که امر هم همینطور است. امر اعتبار نیست انشاء است.

کسانی که معتقدند صیغه امر (اکرم زیدا) وضع شده برای اعتبار بعث، جا دارد بگویند صیغه امر هم شد اعتباری. من اعتبار می کنم بعث را نحو الفعل، ولی واقعا بعث نحو الفعل ندارم. خب جا دارد که بگوئیم من اعتبار می کنم که شما از یک ماه بعد بعث دارید نحو اکرام زید. چون یک ماه بعد زید می آید. الان اعتبار می کنم یک ماه دیگر شما بعث دارید. ادعاء وجود بعث می کنم برای بعث یک ماه دیگر. خب بله می شود امر اعتباری. یا مرحوم آقای خوئی می گفت صیغه امر اعتبار الفعل است فی ذمة المکلف. بله الان اعتبار می کنم که اکرام زید یک ماه دیگر در ذمه شما هست نه الان. آنوقتی که زید می آید اکرام زید در ذمه شما است و شما بدهکارید به اکرام زید.

اما ما در اوامر گفتیم مفاد امر اعتبار البعث نیست. مفاد امر اعتبار الفعل فی الذمة نیست. صیغه امر یک تلاشی وسعیی است از متکلم برای تحصیل فعل. بچه ای که به پدرش می گوید شکلات بخر، اعتبار نمی کند شکلات خریدن را در ذمه پدر که ای پدر تو بدهکاری به من که شکلات بخری. اگر بچه این حرفهای اعتبار و معتبر را می فهمید که لجبازی نمی کرد. این بچه دارد به این کارش سعی می کند برای ایجاد مرادش. منتهی سعی الی ایجاد المراد مراتب دارد. یکوقت آدم که سعی که به ایجاد مراد می کند خودش بلند می شود و می رود یک کاری را انجام می دهد. آن مرتبه از سعی للتوصل الی المراد است. آن کسی هم که به آن مرحله نیست و می خواهد که این عبد فعل را ایجاد کند، به عبد می گوید برو آب بیاور. هیچ اعتباری بالوجدان در این موارد نیست. اصلا طلب یعنی استعمال این نسبت بعثیه و ارسالیه به داعی توصل به فعل. ولذا وقتی کسی را تشویق می کنی که مثلا اگر آب بیاوری چقدر خوب است شما خیلی آدم با محبتی هستی، آیا شما چیزی را اعتبار کردی؟ وقتی تشویق می کنی این هم یک نوع سعی به توصل به مراد است. امر یک مقدار درجه بالاتری است، سعی است به نحو اعمال مولویت. برو آب بیاور. برو آب بیاور نه اینکه اعتبار کرد چیزی را بر ذمه طرف. نه اینکه بگوید من بعث نمی کنم تو را صرفا ادعا می کنم که تو را بعث کردم. همان بچه ای که می گوید بابا شکلات بخر، بالوجدان نه اعتبار بعث می کند، نه اعتبار الفعل فی الذمه می کند. بلکه با این استعمال صیغه امر سعی می کند که به مرادش برسد.

ولذا به نظر ما صیغه امر چون انشاء است نه اعتبار، مثل استفهام، چه جور استفهام فعلی است در إن جاءک زید فهل تجیء معه، استفهام همین الان است که این جمله را گفتم، مستفهم عنه است که قضیه شرطیه است، أن جاءک زید فأکرمه هم همین است. الان امر محقق می شود. الان مولا استعمال کرد آن نسبت بعثیه را للتوصل الی المراد. پس امر فعلی نیست. الان أمرَ المولا.

بله متعلق امر تحصیل الجزاء است عقیب الشرط. به نظر ما نظر مشهور در واجب مشروط تمام نیست. وجه اول مقام اراده را بررسی کردیم. و وجه دوم هم حقیقت امر را.

تتمة الکلام انشاءالله فردا.